

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طــــنــــز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

اجیر مُفته

رفیق حزبیی گفتم ، که من سچّه مسلمانم
حمیل گردن (**کرزی**) ، و تاج فرق ایشانم
گهی شمشیر (**سیاف**) و گهی چون شیر (**بزخالص**)
گهی خار (**گل بی دین**) ، (**مُجَدّد کار شیطانم**)
گهی چون بوش و **تونیلیر** و **پوتین** و **جان شیراک**
به (**کندو**) و (**قروت تلک**) (**ایران**) دلنگام
به نام قرعه فالی ، زدند و سخت می نازم
که هم استاد و هم دکتور ، ز خیرات عزیزانم
به هر مجلس ، بخواندم ، سخنرانی کنم چندی
سپیدار است و عاج و کاج ، دایم زیر دندانم
نشانی داشتم از چپ ، **مکروف** و **کلشینکوف**
تبر با دسته (**طالب**) ، ز (**گلبدین**) و (**برهانم**)
به هر پای شدم کفشی ، به هر سر لنگی و کلاه
به هر صیدی شدم دامی ، ز تار خام اخوانم
به هر دوغی مگس گشته ، به هر سازی چو رقصه
که از تدریس (**پایانتون**) رئیس و از وزیرانم
من از (**شورای نظارم**) ، ادیب و شاعر و ناثر

ولی جاسوسِ امریکا و روس و گه و ز ایرانم
 گهی فرهنگ و فرهنگی ، گهی نیرنگ و نیرنگی
 گهی (**تریای**) و (**بنگی**) ، گهی (**چرسی**) افغانم
 یکی خواند مرا جانی ، یکی گوید مرا زانی
 دگر خرکار ربانی ، ولی من خود نمی دانم
 اگرچه پُر بُود جیب و بغل جییم ازین نیرنگ
 ندانسته کسی رازم ، بجز از (**هاشمیانم**)
 به (**آئینه**) کند افشاء ، مرا لادین و لامذهب
 مریدِ خلق و پرچم ، جیره خورِ ملکِ المانم
 همیشه چهرهٔ اصلی ، به پُشتِ چهره ها پنهان
 که تا بر دیگران ظاهر ، نگردد کفرِ ایمانم
 برای اینکه از المان ، نیندازند مرا بیرون
 اجیرِ مفتۀ مردان و ، نامردانِ دورانم
 مثالِ ماش می لولم ، به سوی **زُور** و **زرداران**
 به هر چربی و شیرینی ، بدونِ تیلِه چالانم
 به باطن دشمنِ شعرِ کلاسیکم ، ولی باطن
 خَرِ نام و نشان و شهرتش را ، مُفت ، پالانم
 حسادت در ضمیرم شعله ور گردیده میخوام
 زر و یابندهٔ زر را ، مسِ زنگی نمایانم
 اگرچه کاروانی را ، زدیم آسان و بی زحمت
 گُهر از این و آن دزدیده پنهان ، زیرِ دامنم
 ز بس با (**میسَره**) خوردیم و هم با (**میمَنه**) بُردیم
 نمی یابی اثرِ دیگر ، ز آثارِ نیاکانم
 خلاصه از روایتها ، حکایتها شدی باهر
 حمایتها اگر ظاهر ، شکایتها به یزدانم
 ز (**نمکشها**) گریزانم ، ز (**غمکشها**) هراسانم
 ز (**سرکشها**) به میدانم ، بُود تا خون به شریانم
 حریفِ نکته دانی را همین کافی بُود « نعمت »
 (**خرِ عیسی**) نمی ارزد ، که بیش از این بدنبانم